

حوزه‌های علمیه، تحول و نوآوری

□ حجت الاسلام و المسلمین علیرضا اعرافی

استاد جامعه المصطفی (ص) العالمیه

ریاست محترم جامعه المصطفی (ص) العالمیه

اشاره

مقاله پیش رو، حاصل گفت‌وگو و مصاحبه معاونت پژوهش مدرسه عالی فقه و معارف اسلامی حجت الاسلام و المسلمین عابدیان با ریاست محترم جامعه المصطفی (ص) العالمیه، حضرت حجت الاسلام و المسلمین حاج آقای اعرافی، درباره تحول و نوآوری در حوزه‌های علمیه است که از نظر خوانندگان محترم می‌گذرد.

مقدمه

اکنون که این مقوله مهم که از دغدغه‌های بسیار اساسی مقام معظم رهبری است، در این مجتمع علمی مورد توجه ویژه قرار گرفته، جای سپاسگزاری و قدردانی دارد. پیش از پرداختن به اصل موضوع، بحث تحول و نوآوری از چند جهت و مناسبت قابل بررسی است:

۱. با توجه به اینکه در سالروز پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی هستیم، خود این انقلاب از نگاه افقی در کشور و منطقه ما و در جهان معاصر تحول بزرگی بود که به لحاظ عمقی و عمودی، امواج و تحول‌آفرینی انقلاب، سطوح عمقی و روبنایی جامعه ما و دنیای معاصر و حوزه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، فکری، معرفتی و علمی بشر را در بر گرفت.

۲. این بحث در سی‌امین سالگرد انقلاب و در آستانه دهه چهارم انقلاب، با سال نوآوری و شکوفایی که مقام معظم رهبری اعلام کردند تناسب دارد.

۳. مطلب سوم، تناسب این موضوع با مباحث اخیر مقام معظم رهبری در خصوص حوزه (تحول و مدیریت) است.

۴. انجام این گفت‌وگو در جامعه المصطفی (ص) و به خصوص در یک مدرسه عالی که پیشگام تحول در حوزه‌های مختلف آموزشی، پژوهشی و برنامه‌ریزی حوزه‌ای در فضای جامعه المصطفی (ص) و قم است، مناسبت ویژه دارد.

ماهیت و تعریف تحول و نوآوری

درباره شناخت ماهیت تحول و نوآوری باید به چند نکته توجه کرد:

اولاً: تحول در واقع همان حرکت است؛ واقعیتی است که با زندگی بشر عجین شده و حرکت، لازمه زندگی عالم مادی (عالم تغیر و تحولات) در عرصه‌های مختلف است. از دیدگاه فلسفی، از حرکت جوهری گرفته تا حرکت در ابعاد مختلف این عالم طبیعت تا تحولاتی که در حوزه فکر و فرهنگ و تمدن و نظامهای مختلف بشری رخ می‌دهد، تحول وجود دارد. پس تحول در واقع همان حرکت است.

ثانیاً: حرکت دگرگونی است. متنها در این بحث وقتی حرکت مطرح می‌شود، بار اضافه‌ای دارد و آن این است که در اینجا حرکت یکی از ساحت‌های فرهنگ بشری است؛ آن هم در همراهی عمیقی با دگرگونی همراه با نوآوری. اصل حرکت، تغیر و

تحول، قانون این عالم است، به گونه‌ای که بشر چه بخواهد و چه نخواهد، در شئون مختلفی در معرض تغییر و تحول قرار دارد.

اما نکته مهمی که مقام معظم رهبری هم در سخنانشان بر آن تأکید کردند، مدیریت تحول است. بعد از گذشت سی سال از انقلاب، یکی از نمادهای دستاورد ما در این انقلاب، تحولات حوزه است. در حوزه نیز همانند نهادهای علمی و فکری دیگر، طبعاً یک تحول ناخواسته در نظام‌های معیشتی، فرهنگی، آموزشی، تربیتی، پژوهشی و سایر نظامات رخ خواهد داد. این تغییر و تحول در اثر تماس با سایر نظامات بشر است. اما مهم این است که این دگرگونی از شاخصهای درستی برخوردار شود و مهندسی گردد و ملاکهای یک دگرگونی و تحول مناسب در آن رعایت شود.

ضرورت تحول در بعد آموزشی و پژوهشی

بحث تحول در حوزه به یک شکل، تابعی از بحث عمیق سنت و مدرنیته است. یعنی با توجه به اینکه سنت دیرپایی وجود دارد و از آن طرف هم موجی از تحولات دنیای امروز پیش آمده است، آیا اصولاً جوامع سنتی باید خود را تغییر بدهند یا نه و آیا نیازی به این تغییر هست یا نه؟

برای روشن شدن مطلب، توجه به این نکته ضروری است که در دنیای غرب، بعد از رنسانس، در حوزه صنعت، فن‌آوری، علم و دانش و مسائل مختلف، تحولات و دگرگونی‌هایی پیش آمد که بعضی مثبت و بعضی هم منفی بود. جهان اسلام ناگهان با این تحولاتی که خود در آنها بالفعل نقشی نداشت مواجه شد. البته دنیای اسلام پیشینه‌ای افتخارآمیز داشت که تحول در آن دائمی و در عین حال مبتنی بر پایه‌های فرهنگ و فکر خود بود، اما به سبب عقب‌افتادگی‌هایی که در جهان اسلام و جهان شرق رخ داد، جوامع ما در دنیای جدید در یک حالت خمودگی بودند. در

این زمان بود که جوامع شرقی و جوامع اسلامی خود را در مقابل موجی دیدند که نمی‌توانستند از آن جلوگیری کنند. لذا این بحث مطرح شد: آیا ما هم باید دگرگون شویم یا نباید دگرگون شویم یا باید به شکلی این دگرگونی را تدبیر کنیم؟ در اینجا میان گروه‌های مختلف در جهان اسلام دیدگاهها و نظریاتی متعدد به وجود آمد:

۱. نظریه اول این است که باید از این تحولات محفوظ ماند و تا حدی با آن مقابله کرد.

۲. نظریه دوم این است که باید تابع تحولات غرب بود. لازمه این دیدگاه این است که باید دگرگونی را در همه ابعاد پذیرفت و دروازه‌ها را به روی همه نظامهای غربی باز گذاشت. این بحث صد تا دویست سال قبل است که تا حدی این روزها هم ادامه دارد.

۳. نظریه سوم از بنیانگذار جمهوری اسلامی و بزرگان دیگر است. این نظریه که مورد تأیید منطق و عقل است، حاکی از این است که نباید صددرصد درهای فکر و اندیشه و نظامهای فکری اجتماعی خود را بر روی این تحولات ببندیم و نه به گشودن این درها بدون هیچ مهندسی و تدبیر مبادرت ورزیم؛ بلکه باید با تدبیر بپذیریم که دنیای ما تغییر و تحول پیدا کرده و ما باید پاسخگوی دنیای امروز و جهان باشیم و در عین حال این تغییر نباید به قیمت از دست دادن اساس و پایه‌های تمدنی و فکری خودمان باشد. این گام اول است.

گام دوم این است که پذیرش تحول باید همراه با تدبیر باشد. یعنی باید بدون از دست دادن اساس، با ملاک و معیار خود، خود را برای ساختن تمدن نو آماده کرد. انقلاب اسلامی ما هم مبتنی بر این دو گام است: یکی تدبیر دگرگونی و مهندسی آن، که این را باید گامی در جهت رسیدن به احیای تمدن اسلامی قرار داد. دیگر اینکه در همه عرصه‌های علوم انسانی، اجتماعی و حتی در صنعت و فن‌آوری که همه از دل فرهنگ و اندیشه اسلامی بجوشد، باید حرف نو داشت و

به دنیا عرضه کرد.

با توجه به این نکته و مطلب فوق، تحول در حوزه‌ها، تابع همین بحث کلی است، زیرا حوزه به عنوان کانون اندیشه اسلامی که سابقه دیرینه چندین هزار ساله دارد، و در همه عرصه‌های زندگی مادی و معنوی ما نقش ایفا کرده در این دوره مواجه با این موج شده؛ موجی از دگرگونیها که سؤالات جدید کلامی، فقهی، اخلاقی، حدیثی و سؤالات گوناگون را در دنیا ایجاد کرده است.

طبیعی است حوزه‌ای که برای پاسخگویی به نیازهای سابق تنظیم شده بوده، نمی‌تواند بدون هیچ دگرگونی و تحول، پاسخگوی همه این پرسشها باشد. اینجاست که همان سه نظریه مطرح می‌شود. به نظر می‌رسد باید نظریه سوم را که در حقیقت راه عقلانی و منطقی و راه انقلاب اسلامی است بپذیریم (البته در حوزه با وسواس بیشتر، به سبب حساسیت بیشتر راه سوم که البته در مقام تئوری آسان و در مقام عمل تشخیص مصادیق کار دشواری است). باید به اصالت و تجربه‌های انباشته شده خود باور و اعتماد داشته باشیم و نباید هیچ تجربه روشی و عملی را که در اصل متون دینی ما نیست مقدس بدانیم. در تنظیم و طبقه‌بندی علوم و روشها و تنظیم شیوه‌های آموزشی و پژوهشی راه این است. لذا در هر بخشی با دقت و وسواس هم تجربه و هم دنیای امروز را باید دید، زیرا در اینجا شاهد افراط و تفریط بسیاری هستیم. به نظر می‌رسد، آن مهندسی و مدیریت تحولی که مقام معظم رهبری مدظله العالی به آن اشاره کرده‌اند، برای این است که ما در دام افراط و تفریط نیفتیم.

لزوم تحول در بعد اخلاقی و تربیتی حوزه

آنچه در عنوان قبل گفته شد، تحول در سیستمهای آموزشی و پژوهشی (یعنی در حوزه استخراج مفاهیم، بازسازی مفاهیم و عرضه پرسشهای نو در متون و معارف دینی) و حتی معیشتی بود که باید انجام شود.

اگر مقصود از تحول همان چیزی است که در حوزه‌های آموزشی و پژوهشی گفته شد، در حوزه‌های تربیتی و فرهنگی نیز با وسواس بیشتر و با تأکید بر ثابتهای تحول و دگرگونی لازم است. منتها در اینجا ثابتهای ما بیشتر و مهم‌تر و چیزیهایی است که در آن تحول نیست؛ آنها فضایل اخلاقی و سنتهای حوزوی است که از فضیلت‌های دینی بر می‌خیزد. قناعت، ساده‌زیستی، دوری از حب مقام و مال از این قبیل است. اینها اموری است که طبعاً همیشه ثابت است. اما روشهای تربیتی، روشهای شکل‌دهی به شخصیت طلاب، روش تهذیب نفس و... از مواردی است که طبعاً می‌شود از حوزه‌های روان‌شناسی تعلیم و تربیت استفاده کرد.

اگر تربیت را به معنای عام بگیریم که امور فرهنگی را هم در بر بگیرد، طبعاً در آنها هم تحولاتی جدی و اساسی مورد نیاز است. مثلاً حوزه ورزش و تربیت‌بدنی و به طور کلی تفریحات سالم، از مسائل متغیر است که باید به آن توجه کرد.

در حوزه‌های تربیتی، آموزشی و پژوهشی دو نکته مهم است:

۱. توجه به ثابتهای فکری، اعتقادی، تربیتی و معنوی خود. به این معنا که قطعاً

آنها را نگاه داریم و بر اساس آن تحول را مدیریت کنیم.

۲. تجارب؛ یعنی تجاربی که امکان دارد از ثوابت لایتنغیر دینی نباشد، ولی تجربه

خوبی است که به سادگی نمی‌شود آن را رها کرد. باید نسبت به این تجارب

حساس بود، ولی در عین حال باید به دنبال شیوه‌ها و مدلهای جدیدی که وجود

دارد رفت و آنچه را برای مدیریت تحول به کار می‌آید بررسی کرد.

در حوزه استخراج مفاهیم و اجتهاد هم همین‌گونه است که باید ثوابت را مهم

دانست و به سراغ سؤالات جدید و پرسشهای نو و طبقه‌بندی‌های جدید رفت و آن

را با نیازهای دنیای امروز مناسب‌سازی کرد.

ملاک تشخیص ثوابت در مدیریت تحول

در اینجا پرسشی مطرح می‌شود: «در تعیین ثوابت اختلاف وجود دارد. همچنین برخی معتقدند نباید به آنها دست زد و عده‌ای هم می‌گویند باید آنها را تغییر داد. بنابراین، ملاک و معیار در تشخیص ثوابت چیست؟ یعنی چه جاهایی را باید تغییر داد و چه چیزهایی جزء ثوابت‌اند و نیاز به تغییر ندارند؟» در پاسخ این پرسش باید گفت: ما در اوضاع و احوالی قرار گرفته‌ایم که فرصت کافی نداریم، نمی‌توانیم عمیق و همه‌جانبه تحول را مدیریت کنیم و الا ملاکش این است که: آن اهداف و ایده‌آلها را بر اساس متون دینی و آرمانهای حوزه دقیق مشخص کنیم (البته منظور دقیق نسبی است). وقتی دیدیم روش و شیوه‌ای جزء ثوابت دینی نیست، بلکه جزء تجارب ماست، می‌توانیم بدیل آن را به آزمایش یعنی تجربه و تحقیق بگذاریم. روش درست این است. باید آن ایده‌آل را مشخص کرد و بعد از آن سراغ تجربه و تحقیق این شکل رفت. مثلاً: نظام آموزشی را باید یکی دو دوره گذاشت تا ببینیم چگونه جواب می‌دهد. یعنی حدود و مواردش را می‌توان با استدلال اثبات کرد. متها در طرح میدانی در بعضی از موارد به سبب اوضاع و احوال پیرامون آن زودتر می‌توان به نتیجه رسید، اما گاهی نیز باید درازمدت کارکرد تا به نتیجه مطلوب دست یافت.

برنامه‌ریزی در تحول

تحول در حوزه‌ها و بخشهای زیر ممکن است:

1. بخش سیستمها و روشها: نقد سیستم سنتی، از جمله حوزه‌ها، این است که در طول پنجاه یا هفتاد سال و حداقل در این سی سال، جمع‌آوری تجربه‌های سنتی و اطلاعات، ممکن و میسر بود. مثلاً اگر تجارب تبلیغی که بسیار مهم و مؤثر است و نمی‌توان از آن به سادگی دست برداشت، انباشته می‌شد و پروژه‌های تحقیقاتی

اجرایی می‌شد، در نهایت خود آن تبدیل به نظری می‌شد. منتها این کار را کمتر انجام داده‌ایم و اکنون هم البته دیر نشده است باید بانک اطلاعاتی در حوزه وجود داشته و انباشته شده باشد و روی آن کار تحقیقی انجام شود.

۲. بخش توسعه اجتهاد: حوزه اجتهاد خود به دو حوزه کلی تقسیم می‌شود:

یک: تحول در روشها و متدها.

دو: تحول در قلمروها و میدانهای اجتهادی.

در حوزه دوم بدیهی است که باید تحول تحقق یابد، زیرا در دنیای امروز پرسشهای نو و مسائل جدید (مانند شبیه‌سازی و غیر آن) در قلمرو اجتهاد به وجود آمده که بر اساس مفروضات موجود در فقه و دین باید به آنها پاسخ داد. اما در حوزه روشها و متدها کار دشوار و در حوزه روشهای اجتهادی کار سخت‌تر است.

جمع‌بندی مطالب در زمینه تحول این است که تحول عرصه‌های مختلفی دارد:

۱. تحول در روشهای علوم انسانی و دینی. ۲. تحول در قلمروها، میدانها و عرصه‌های علوم اسلامی و بسط و گسترش آنها. ۳. تحول در نظام مدیریتی، تربیتی و آموزشی حوزه و مراکز حوزوی. هر کدام از این عرصه‌ها اقتضای خودش را دارد، ولی در هر یک از آنها به خصوص در دومی و تا حدی در سومی و اولی واقعیتهای جدیدی وجود دارد که بدون تردید در آنها باید تحول ایجاد کرد. ولی در بعضی جاها گزینه‌های بدیل وجود دارد (روش سنتی و روش جدید) که باید با احتیاط عمل کرد و به نتیجه‌بخشی و ثمردهی آن باید اندیشید.

معنای مدیریت تحول

مطلب مهم در بحث تحول، مدیریت تحول است. معنای مدیریت این است که در مقابل موج دگرگونیها نباید منفعلانه تسلیم شد، زیرا معنای تسلیم این است که

دیگر حساب و کتابی نیست و امکان دارد این موج به ثوابت و تجارب و سنتهای اصیل که نباید تغییر کند راه یابد.

معنای مدیریت این است که بر اساس ثوابت و تجارب به عرصه‌های نو پرداخته شود. جان کلام در مدیریت تحول، تدبیر تحول است، به گونه‌ای که تحول، حوزه ثوابت و تجارب قابل اتکا را در بر نگیرد و در عین حال در جاهایی که ضرورت دارد بسط و توسعه لازم انجام شود.

یکی از ارکان مدیریت تحول و ایجاد تحول، منابع انسانی است. یعنی برای مدیریت بهتر تحول، به افراد تحول‌گرا، توانمند در اجرا، برخوردار از فکر سالم و زمان‌شناس نیازمندیم. البته در این زمینه، حوزه وضع نسبتاً مناسبی داشته و مشکلی نیست. منتها به نظر نمی‌رسد در همه مراکز حوزوی یک بانک اطلاعاتی وجود داشته باشد که بازگوکننده ایده‌ها و اندیشه‌های طبقه‌بندی و تحلیل شده تحول، معرف افراد شایسته و نشان‌دهنده اقدام اساسی مدیران برای هر روشی باشد. باید گفت در همه اینها و در حوزه نظریات و تئوریهای تحول در حوزه، تربیت مدیران و حتی شناسایی وضع موجود با داشتن ظرفیتهای بالقوه، ضعف جدی داریم.

فرهنگ‌سازی برای تحول سنجیده

در بحث مدیریت تحول در بعضی از مجامع و مراکز علمی نوعی از افراط دیده می‌شود. دلیل این افراط و تمایل به آن سمت، تماس مستقیم آنها با غرب و دستاوردهای آن است که به راحتی به آن طرف می‌غلطند و به آسانی ثوابت را از دست می‌دهند و این آسیب در دانشگاهها وجود دارد.

در حوزه‌ها به خاطر سروکار داشتن با متون و منابع اصلی، به نحوی نوعی مقاومت وجود دارد. آسیب ما رفتن به سمت مدرنیته و تحولات غربی است که به سمت ثوابت هم می‌آید. در حوزه دشوار است که تجربه خود را از دست بدهند،

حتی اگر ارزش قطعی و روشنی هم در آن نباشد، و به سمت شناسایی نیازهای جدید و پاسخگویی به آنها بروند. این دو آسیب در دو نهاد به دلیل طبع و ذاتشان وجود دارد. البته در همه مراکز علمی باید با تدبیر و سنجیدگی کار کرد. از این جهت است که یک فرهنگ‌سازی برای تحول سنجیده و متعادل در دانشگاه و فضاهای فکری ما، برای معالجه آن آسیب لازم است. آسیب گذشته‌گرایی ممکن است در مجامع حوزوی اندکی قوی‌تر باشد و از این رو فرهنگ‌سازی، نقشه و تئوری می‌خواهد باید بتوان از این تئوری در مجامع علمی دیگر دفاع کرد.

تحول در اجتهاد و بازسازی ابواب فقهی

در طول تاریخ، فقه شیعه و حوزه به دلیل دور بودن از حکومت یا علیه حکومت بودن اقتضا داشته است که شکل خاص به خود گیرد. اکنون بعد از انقلاب وضعیت حوزه بهتر و هماهنگ با حاکمیت است. پرسش این است که چه نوع تغییر و تحولی مورد نیاز اجتهاد است و چگونه می‌توان آن تحول را ایجاد کرد.

علمای ما در طول تاریخ در مباحث معارفی یا کلام بمعنی العام که شامل فلسفه‌های سیاسی، اجتماعی، تربیتی فقه و اخلاق دینی می‌شود، تحول ایجاد کردند و واقعاً در هر یک از بخشهای اصلی و سایر شعب و فروع این دانشها شاهد رشد این تحولات هستیم. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در دنیای امروز به سبب فراوانی تحولات بیرونی نیاز به تحول بیشتر است. در اینجا باید به چند نکته توجه کرد:

اولاً: در مواجهه با تحولات پرسشهایی نو در قلمروهای کلامی، فقهی و اخلاقی به معنای عام (که فقه و کلام و اخلاق را به معنای عام می‌گیریم) به وجود آمده است.

ثانیاً: در مباحث فلسفی، کلامی یا حقوقی و امثال آن نظریات غریب فراوان

مطرح شده است.

ثالثاً: به خاطر گسترش این دانشها در دنیا، با طبقه‌بندیهای جدید در این حوزه‌ها، مواجهیم. علاوه بر این تحولات، با تحولاتی که در متدلوژی رخ داده نیز مواجهیم.

اما بعد از انقلاب اسلامی، چند نکته جدید برای ما اتفاق افتاد:

۱. مواجهه با دنیا با بیرون‌رفت از فشارها و اختناق.

۲. مواجهه با واقعیت‌های دنیا پس از فروریختن حصارها. البته اگر حکومت هم

نبود، ما مواجه با آن می‌شدیم.

۳. مواجهه با نیازهای حکومتی.

حوزه در مجموع با آن اختناقیهای سابق و محدودیتها و همه گرفتاریها، نسبتاً خوب وارد میدان شد، ولی همه این عوامل نشان می‌دهد که حوزه در موقعیت دشوار و حساسی قرار دارد. مسئولیت حوزه و نهادهای حوزه و شخصیتها بسیار است، زیرا باید با نیروی اندک و امکانات کم به حجم فراوان نیازها در حوزه‌های کلامی، فلسفی، فقه، حقوق و اخلاق و تربیت پاسخ دهند. پرسشهای جدید در زمینه اجتهاد، ما را وادار می‌کند که چند اقدام را انجام دهیم:

یک: پاسخگویی به آنها بر اساس معیارها و قواعد.

دو: ضرورت بازنگری مواردی از روش‌شناسی و متدلوژی یا غنی‌تر کردن آنها

در حوزه اصول و روش‌شناسی برای پاسخگویی.

سه: بازسازی چارچوبهای بحث. مثلاً فقه ما به تأسیس و تبیین ابواب و

طبقه‌بندیهای جدید نیازمند است. به عنوان مثال، استفتائات از محضر مراجع که در

آن هزاران سؤال جدید به عنوان مسائل مستحدثه غیرمنظم وجود دارد، نشانگر عدم

طبقه‌بندی است. اگر طبقه‌بندی فقه ما کامل بود، مسائل پراکنده‌ای در آخر رساله

تحت عنوان «مسائل مستحدثه» معنا نداشت.

بنابراین، تأسیس و بازسازی ابواب فقهی و طبقه‌بندی مسائل یکی از ابواب مهم در تحول است که باید به آن توجه شود. در حوزه‌های کلامی و فلسفی هم این‌گونه است. تبویب و تبیین کلامی، وحی منزل نیست که همانند شرح تجرید یا باب حادی عشر باشد (هرچند آنها هم خوب‌اند شاید اکنون هم عیناً مفید باشند). رویکرد سؤالهای جدید در بحث معرفت‌شناختی اقتضا می‌کند که باید به آنها پرداخته شود. در این صورت است که ضرورت توجه به روشهای جدید، بازسازی روشها و تنظیم و طبقه‌بندی و بازنگری ابواب فقهی به صورت علمی و دقیق روشن خواهد شد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی